

علمای شیعه نجف و کربلا در سالهای

۱۷۹۱-۱۹۰۴

نویسنده

عبدالعلی رضایی

علمای شیعه نجف و کربلا در سالهای ۱۷۹۱-۱۹۰۴

هدف این مطالعه بررسی الگوهای تداوم و فرآیندهای دگرگونی در اجتماع شیعه دوازده امامی در دو شهر مقدس نجف و کربلا (عتبات عالیات) در عراق در خلال دوره ۱۹۰۴ - ۱۷۹۱ / ۱۳۲۲ - ۱۲۰۵ ه.ق است. همچنین می‌کوشیم به تحلیل تأثیرات متقابل عوامل متعددی بپردازیم که سلسله مراتب اجتماعی و سازمان اجتماع روحانیون بر آن استوار است - به خصوص پرداخت شهریّه و شبکه های حمایت. از آنجا که قرن نوزدهم دوره تغییرات حساسی در خاورمیانه بوده و این تغییرات نیز به طور عمده حاصل نفوذ غرب محسوب می‌شوند، مسأله مهم دیگری باید به بحث گذاشته شود این است که آیا تغییرات در اجتماع روحانیون محصول فرآیندهای درون‌زا بوده‌اند یا محصول نیروها و تأثیرات بیرونی.

روحانیون از گذشته دور مجموعه‌ای از نقشهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را در جامعه اسلامی بر عهده داشته‌اند. وظیفه اصلی روحانیون انتقال و تقویت سنت اصیل (اُردکس) اسلامی و نیز حفظ هویت جامعه به عنوان جامعه‌ای اسلامی و هدایت اخلاقی و دینی جامعه بوده است. علاوه بر اینها، آنها وظایف سازمانی مربوط به زندگی اجتماعی را در جامعه اسلامی ما قبل مدرن بر عهده داشته‌اند. به علت فقدان مجامع واقعی نماینده مردم اغلب به روحانیون همچون نمایندگان مردم در برابر حکومت نگریسته می‌شد. به همین ترتیب، آنها نهادهای متعددی را اداره می‌کردند که در دوره مدرن دولت نظارت بر آنها را بر عهده گرفته است - یعنی نظام آموزشی، دادگاه‌های حقوقی، بیمارستانها و سایر مؤسسه‌های خیریه. به گفته یکی از محققین «روحانیون مهمترین گروه منفردی هستند که به اجتماع اسلامی هویت «اسلامی» - در مقابل هویت‌های دیگر - می‌بخشند.»

بر خلاف اکثریت اهل سنت، اجتماع شیعه امامی در سه قرن نخست پس از ظهور اسلام از رهبری دینی امامان معصوم در مقام عالیت‌ترین مراجع و راهنمایان معنوی

برخوردار بود. روحانیت شیعه در این سه قرن بیشتر در سایه‌های امامان که منابع خطاناپذیر هویت در همه امور محسوب می‌شدند، قرار داشتند. اما رشد شمار نفوس شیعیان و گسترش قلمرو جغرافیایی اجتماع شیعه در خلال قرون سوم و چهارم هجری و نیز آزار و اعمال محدودیتهای فزاینده نسبت به سه امام آخر شیعه توسط عباسیان مانع از برقراری تماس مستقیم بین این امامان و پیروان آنها می‌شد. در نتیجه، امامان مجبور بودند بخش اعظم اقتدار خود را به مریدان معتمد خود واگذار کنند که از آن پس به عنوان رهبران بالقوه اجتماعی و دینی اجتماع شیعه قد علم کردند. ائمه پیروان خود را ترغیب می‌کردند که اختلافات حقوقی در میان خود را، به جای قاضیان اهل سنت، نزد روحانیون عضو جامعه خود که با حقوق و سنت امامی آشنا بودند مطرح کنند و بدین وسیله راه را برای شکل‌گیری اساس جامعه مستقل شیعه در آینده هموار کردند.

غیبت دوازدهمین امام شیعه در سال ۲۶۰ هجری (۸۷۴ م.) و به خصوص غیبت کبرایی این امام پس از مرگ چهارمین نماینده (سفیری وکیل) او در سال؟! ۳۲۹ ه. (۹۴۱ م.) اجتماع شیعه را با خطر یک بحران ایدئولوژیک جدی رو به رو کرد. خطر فقدان کامل اقتدار مشروع را این واقعیت تخفیف می‌داد که بخش بزرگی از اقتدار منحصر به فرد امام قبلاً به روحانیون انتقال یافته بود. به همان ترتیب که بر اساس احادیث اهل سنت روحانیون وارثان پیامبر قلمداد می‌شدند، در تشیع نیز روحانیون وارثان ائمه محسوب می‌شوند. مع ذلک روحانیون معصومیت ائمه، یعنی آن شرط لازمی بودند که اقتدار و مرجعیت همه جانبه [فراگیر] ائمه بر آن استوار بود. روحانیون، چه به صوت فردی و چه به صورت جمعی، نمی‌توانستند مدعی برخورد دری از هدایت الهی شوند. اقتدار آنها منحصراً متکی بر دانششان از احکام صادره و بیانات [گفته‌ها] ائمه بود. پس اقتدار روحانیون - چون مبتنی بر نقش‌شان به عنوان فقها و روایان اخبار (احادیث) ائمه بود، از نوع اقتدار فقهی - سنتی محسوب می‌شد، نه از نوع اقتدار فرم‌مند (کاریزتایی).

از قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) در تشیع دوازده امامی مکتب اصولی مکتب فقهی مسلط بوده است که به واسطه تأکید بر اصول فقه به عنوان روس استنباط [اصول بر قواعد] هنجارهای شرعی و احکام بدین نام خوانده می‌شود. مکتب اصولی در امور آیین [شرعی] و فقه به چهار منبع و مرجع پایبند است: قرآن، سنت پیامبر و ائمه (اخبار)، اجماع علما، و عقل. یکی از اصول فقیه شیعه این است که هر چه عقل بدان حکم کند،

مذهب نیز بدان حکم می‌کند (کُلِّ مَا حَكَمَ بِالْعَقْلِ، حَكَمَ بِالْشَّرْع). مطابق این اصول، قواعد و احکام دینی را می‌توان از احکام واحد عقل استنباط کرد.

تبع در اصول، در پی غیبت امام دوازدهم، یعنی زمانی که اجتماع شیعه دیگر از هدایت خطاناپذیر و مستقیم امام معصوم در کلیه امور دینی برخوردار نبود، تکامل یافت. علم اصول بر اساس ظن غالب به آن دسته از مسائل فقهی می‌پردازد که برای آنها در قرآن و سنت پاسخ روشنی یافت نمی‌شود. استنباط اصول فقهی (legal norms) با استفاده از استدلال و تکیه بر دیگر منابع فقه (law) اجتهاد خوانده می‌شود. برای استنتاج اصول فقهی اصول عام بسیاری که اصول عملیه خوانده می‌شود وضع شده است. برخی از این اصول و قواعد از رشته‌های دیگر نظیر منطق، فلسفه، الاهیات یا فقه‌اللغه اخذ شده است. اجتهاد بر اساس پی بردن به قصد و نیت حقیقی شارع مقدس صورت می‌گیرد، و دست کم در مواردی، امکان‌ناپذیر است. مجتهد ممکن است، در تلاش برای پی بردن به آن قصد و نیت ممکن، موفق بشود یا نشود و شارع مقدس ممکن است وی را اجرا دهد یا ندهد. اصول اجتهاد، که نخستین فقهای [فقیهان] شیعیان را سخت رد می‌کردند، به صورت وجه ممیز و مهم نظام فقه شیعی درآمد. پذیرش این اصول گامی بسیار مهم در افزایش اقتدار فقهی علمای شیعه محسوب می‌شود. تأکید بر نقش عقل (intellect) متضمن این نکته است که فقط زبده گان می‌توانند به درجه اجتهاد بر سند و فتوا صادر کنند. آگاهی از جزئیات فقه واجب کفایی محسوب می‌شود. واجب کفایی وظیفه‌ای دینی است که اگر بخش عمده‌ای از اجتماع آن را بپذیرد پذیرش بقیه الزامی نیست. مؤمنان عادی (Ordinary believers) ملزم به فراگرفتن جزئیات اصول فقه و آداب و متاسک نیستند بلکه باید از مجتهدان پیروی و تقلید کنند. بنابراین، مکتب اصولی (اصولیون) جامعه را به دو گروه کاملاً متمایز از هم تقسیم می‌کند: اقلیتی مجتهد، که باید از ایشان تبعیت شود (مقلدون) و اکثریتی مؤمنان عادی و مقلدون. مؤمنان مجاز نیستند از آموزه‌های فقهی یک کتاب یا یک مجتهد متوفی پیروی کنند. بنابراین، اجتهاد در تلاش است که به صداعلای امکان و حداکثر قرابت به حقیقت عینی [یقینی] برسد و در این روند دائماً نو و تازه می‌شود.

در اسلام شیعی، بر خلاف اسلام اهل سنت، هیچ یک از مسائل اجتهادی برون تأیید امام، که به واسطه اجماع علما حاصل می‌شود، قابل حل و فصل قطعی نیست. همچنین هیچگاه نمی‌شود گفت که اینگونه اجماع باب اجتهاد را می‌بندد. بنابراین،

اجتهاد همچنان تا زمان ظهور امام جریانی زنده و پویا می ماند، زیرا آنها امام است که می تواند حقیقت قطعی و غایی را بیان کند. به این ترتیب مفهوم و عمل اجتهاد تداوم اقتدار و نفوذ سیاسی و مذهبی روحانیون را در هر فصل تضمین می کند. علاوه بر این، از آنجا که از شریعت مدعی احاطه به همه جنبه های زندگی است، مکتب اصولی راه را برای مداخله گسترده روحانیون در مسائل دنیا باز گذاشته است. از طرف دیگر ماهیت فردی اجتهاد و نقش نسبتاً محدود اجماع ماهیت نامتمرکز مقامات مذهبی را در میان رده های روحانیون [مؤسسات] شیعه تضمین می کند. هر عالم قواعد به طور فردی استخراج می کند و به تدریج مورد پذیرش [Shi'i establishment] جمع قرار می گیرد و هرگز، مانند آنچه در کلیساهای مسیحی رایج است که اعضای گروهی از کشیشان رسماً تعیین شده درباره احکام تصمیم می گیرند، در مورد احکام تصمیم گرفته نمی شود، در دوره صفوی (که بعداً به شرح به آن خواهیم پرداخت) روحانیون شیعه همزمان رسماً مجتهد می شدند.

روحانیون با بهره گرفتن از آموزه اجتهاد و با استفاده از بدعت در تفسیر، بسیاری از اختیارات و حقوق خاص امامان را به خود اختصاص دادند. از جمله مهمترین این حقوق حق دریافت خمس و زکات، بر پا داشتن نماز جمعه، اجرای [اعمال] عدالت و اقامه حدود را می توان بر شمرد؛ در قرن نوزدهم نیز اصلاح جهاد به این حقوق اضافه شد. (administration of justice) شیخ زین الدین بن علی العاملی، الشهید الثانی (مستوفی ۹۶۶ ه / ۱۵۵۸ م). نخستین کسی بود که توجیه منطقی این گرایش را در حوزه دینی ارائه کرد و آن را به همه نقشهای مذهبی امام تعمیم داد. این گرایش، (religious sphere) به ویژه پس از ظهور صفویه، هم پاسخی بود به تغییر نیازهای اجتماع شیعی و هم نتیجه میل آگاهانه یا ناخودآگاهانه روحانیون شیعه به تثبیت اقتدار و منافع مادی خود. اخباریون بر پا کردن نماز جمعه و خواندن خطبه به نام حاکم را با این استدلال رد می کردند که بر اقتدار امام اثر [سوء] دارد. [متأمل شدن] هر دوی این نقشها [برای روحانیون]، که روحانیون اصولی مُبدع - آن بودند، برای آنان این امکان رافراهم می آورد که به حاکمان شیعه مشروعیت ببخشند و در نزدیک شدن روحانیون به پادشاهان صفوی در ایران و دولت Awadh، در قرن هیجدهم، در هندوستان مؤثر بود.

اعلام شاه اسماعیل صفوی در ۷ - ۹۰۶ ه. / ۱۵۰۱ م. مبنی بر این که مذهب رسمی ایران شیعه اثنی عشری (دوازده امامی) است نقطه عطفی در تاریخ ایران و نیز در تاریخ

شیعه محسوب می‌شود. از زمان فاطمیان مصر این نخستین بار بود که یک دولت مقتدر اسلامی مذهب شیعه را به عنوان مذهب رسمی پذیرفته بود، مذهبی که تا پیش از آن مذهب اقلیت بود. شیعه اثنی‌عشری (دوازده امامی) نیز که پیش از آن عمدتاً پدیده‌ای متعلق به عرب که اکثریت [پیرامون] آن را ایرانیان تشکیل می‌دادند و اوضاع و احوال ایران بر آن تأثیر داشت. ایران نیز پیش از آن، بجز از چند منطقه شیعه نشین کهخ عمدتاً در اطراف مشهد و قم و کاشان بودند، کشوری کلاً سنی بود. بنابراین، پذیرش مذهب شیعه گذشته از این که از همه جوانب نقطه عطفی در تاریخ ایران محسوب می‌شود هم شیعی‌گری را به عنصری اصلی در فرهنگ و هویت ایرانی تبدیل کرد و هم (در طول زمان) روحانیون را به قشری قدرتمندتر در جامعه ایران مبدل ساخت.

صفویان احتمالاً امیدوار بودند که پذیرش مذهب شیعه دوازده امامی پایه‌ای بشود برای هویت ایرانی در مقابل عثمانیان سنی مذهب، و نیز وزنه‌ای باشد در برابر حامیان هزاره‌گرایی (Millenarian) (قاتلان به مهدویت؟) افراطی خودشان - یعنی قزلباشان. صفویان برای برآوردن این منظور عده بسیاری از علمای دوازده امامی را از جبل عامل، عراق عرب و بحرین به ایران فراخواندند. قبایل ترکمن که بخش عمده افراطیون شیعه تحت امر صفویان (ghuluw / غلات / غالی) شاه اسماعیل از مظهر خدایا مهدی موعود می‌دانستند. اعتقادات ایشان با اعتقادات دوازده امامی راستین (ارتدوکس) مشترکات اندکی داشت. در نتیجه، با آنکه پذیرش مذهب دوازده امامی به علمای شیعه اقتدار بی‌سابقه اجتماعی و اقتصادی بخشید، همچنین، باعث شد مشکلات جدید نظری و علمی در رابطه میان روحانیون و حکومت پدید آید. صفویان تا چندین دهسال پس از قدرت رسیدن شاه فریق مختلف صفنویه را سخت سرکوب کردند، زیراگمان داشتند که قائل بودن ایشان به مهدویت تهدیدی است برای ثبات حکومت و بدین ترتیب رقیب اصلی روحانیون سنی را از دور خارج کردند. بر اثر حمایت بی‌دریغ حکومت صفوی، اصفهان، پایتخت ثانوی ایشان به مهمترین مرکز تعلیم شیعیان تبدیل شد که ۴۸ مدرسه دینی و ۱۶۲ مسجد در آن بود.